



موسی علمی درگذشت

موسی علمی، پیشکسوت صنعت نشر درگذشت. انتشارات علمی با اعلام این خبر نوشته با توجه به عدم امکان برگزاری مجلس ختم، همه هزینه‌های مراسم آن مرحوم صرف امور خیریه می‌شود. موسی علمی، از اعضای خانواده علمی که پیش از ۱۰۰ سال است در کار چاپ هستند، او مدیر کتابفروشی علمی و از دست‌اندرکاران نشرهای علمی و علم بود. / ایسنا



داستان کوتاه «بهاران» فراخوان داد

دبیرخانه سومین دوره جشنواره داستان کوتاه «بهاران» فراخوان داد. بنا بر اعلام دبیرخانه این جشنواره علاقه‌مندان شرکت در این مسابقه می‌توانند اثر خود را تا پایان روز ۱۵ شهریور ماه ۹۹ به دبیرخانه جشنواره ارسال کنند. جایزه بهاران در دو بخش داستان کوتاه و شعر از سال ۹۶ توسط موسسه فرهنگی بهاران خرد و اندیشه در سراسر کشور برگزار می‌شود. / جام جم دلی

احمد آل احمد از ادبیات ایران، ترجمه و شمس و جلال آل احمد- پدر و عمویش- می‌گوید:

با کتاب نفس کشیدم و بزرگ شدم

حمید نورشمسی
فرهنگ و هنر

آل احمد آل احمد، مترجم خوشنام این روزهای بازار کتاب ایران است. پسر مرحوم شمس آل احمد و برادرزاده جلال آل احمد. وی به سبک عموی خود از دوزبان فرانسه و انگلیسی به فارسی ترجمه می‌کند. این روزها با ترجمه او کتاب «همه انسان‌ها به یک شکل زندگی نمی‌کنند» اثر ژان پل دوپوآ به فارسی ترجمه و از سوی نشر کتاب تداعی شده‌است؛ زمانی که سال قبل برنده جایزه معتبر گنگور شده‌بود. او مدتی قبل نیز زمانی از محسن حمید، نویسنده پاکستانی‌الاصل و نامزد جایزه بوکر را با عنوان «توی کثیف درون من» ترجمه و منتشر کرده‌بود. با وی درباره ترجمه و خودش و البته خانواده‌اش گفت‌وگویی انجام دادیم که در ادامه می‌خوانید:

مخاطبان ترجمه‌های‌تان از شما به عنوان مترجم سه زبانه یاد می‌کنند؛ یعنی مسلط به زبان فارسی، فرانسه و انگلیسی. این مهارت را چطور کسب کردید؟
خب، زبان فارسی که زبان مادری من است. داستان زبان فرانسوی به سال‌های دور برمی‌گردد، زبان و فرهنگ فرانسوی در آن دوران به دلایل گوناگون محبوبیت زیادی نزد ایرانی‌ها داشت و بسیاری از جوانان کشور برای تحصیل به خصوص در رشته‌های پزشکی و علوم انسانی به فرانسه می‌رفتند. محصولات فرانسوی طرفداران زیادی در ایران داشتند، خانواده‌هایی که استطاعت مالی سفر به کشورهای خارجی را داشتند و با توجه به شرایط اقتصادی آن دوران تعداد کمی هم نبودند، پیش از همه جازم پاریس می‌شدند، حتی نهادهای آموزشی فرانسوی هم حضور پر رنگی در ایران داشتند و شاید مهم‌تر از همه این که فرانسه در آن سال‌ها قطب روشنفکری جهان به شمار می‌آمد. به هر ترتیب زمانی که به سن تحصیلات ابتدایی رسیدیم، والدین من یکی از همین نهادهای آموزشی فرانسوی را برای تحصیل من و خواهرم انتخاب کردند. به این ترتیب از سال ۱۳۵۲ موختن این زبان را شروع کردم. پس از انقلاب هم ناچار باید در مدرسه‌ای تحصیل می‌کردم که زبان دوم آموزشی آن فرانسوی بود تا این که دیپلم گرفتم. سال ۶۵ در رشته زبان و ادبیات فرانسه در

دانشگاه

بدون شک نقش بسیار پررنگی داشت. زندگی در آن خانواده و در آن فضا ناخودآگاه کتاب و ادبیات را به بخشی از زندگی ما تبدیل می‌کرد. یادم هست در دوران تحصیل، استادان همیشه از نسبت من با جلال آل احمد و شمس آل احمد می‌پرسیدند و من به واسطه همین نسبت گاهی احساس می‌کردم باید حافظ شأن و جایگاه آنها باشم، باید کتاب بخوانم و بسیاری ملاحظات دیگر...

پدرم معمولاً اگر هدیه‌ای به ما می‌داد، کتاب بود. دیوارهای خانه از سه طرف با کتاب پوشیده شده‌بود، هنوز هم همین وضع در خانه پدری حاکم است. ما در میان کتاب‌ها زندگی کردیم، نفس کشیدیم، بزرگ شدیم...

پدرتان درباره ترجمه چه نظری داشت و چقدر آن را باور می‌کرد و می‌خواند؟

نظر او در مورد ترجمه را باید از خودش می‌پرسیدید. اما به هر حال برای مطالعه آثار نویسندگان خارجی طبعاً ترجمه آثار را می‌خواند. شاید اشاره به این خاطره گویاتر باشد که او همیشه به من توصیه می‌کرد با زبان‌های بیگانه آشنا شوم. دقیقاً می‌گفت هر زبان جدیدی که بیاموزی، هویت جدیدی پیدا می‌کنی؛ بنابراین موضوع علاقه یا باور به ترجمه مطرح نبود، ترجمه در حقیقت خطی بود که او را به دنیای دیگران وصل می‌کرد. همیشه و همیشه در حال مطالعه کتاب بود و کافی است نگاهی به کتابخانه او ببندارید تا ببینید چه درصدی از این کتاب‌ها ترجمه آثار بیگانه هستند.

جلال آل احمد عموی شما هم مترجم بود و از قضا یکی از مهم‌ترین ترجمه‌هایش از کامو است. ایشان هم در گرایش شما به زبان فرانسه نقش داشتند؟

داستان آشنایی من با زبان فرانسوی همان طور که گفتم ناشی از رویکرد و تصمیم خانواده بود و ارتباطی با گرایش من نداشت. من هم مانند هر بچه مدرسه‌ای دیگری دنبال بازیگوشی بودم. والدین من طبعاً به نظرات و پیشنهادهای برادر بزرگ بی‌توجه نبودند. در واقع حضور فراگیر این زبان و فرهنگ بدون شک به همان اندازه هم روی جلال آل احمد تأثیر داشت. من دوساله بودم که جلال آل احمد از دنیا رفت.

اما در مورد ترجمه‌های او اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که من به هر حال همیشه در برابر این پرسش که چه نسبتی با او داشتم، صادقانه بگویم احساس غرور می‌کردم. در دوره تحصیل در دانشگاه از جمله چند واحد درسی در موضوع تاریخ ترجمه در ایران داشتیم، یادم هست نقد‌هایی در باب آثار ترجمه شده و مترجمان ایرانی می‌خواندیم و در همین درس بود که خواندم جلال آل احمد اساساً مترجم خوبی نبود! اما این را هم باید اعتراف کنم که هیچ کدام از آثار ترجمه او را نخوانده‌ام.

کمی به ادبیات پیراانیم. گفته می‌شود ایرانی‌ها ترجمه پسند هستند تا تالیف. شما با این نظر چقدر موافقت دارید؟

این حکم به نظر من خیلی صحیح نیست. خواننده ایرانی مانند هر خواننده دیگری بیشتر از اصالت اثر، به موضوع کتاب علاقه دارد. حالا عوامل بی‌شماری در شکل دادن به این علاقه مؤثر است؛ از جمله شرایط زندگی اجتماعی، فضای فرهنگی، اهدافی که از خواندن یک کتاب تعقیب می‌شوند و بسیاری عوامل دیگر.

اما از یک نکته دیگر هم نباید غافل بود. این ادعا اگر مبتنی بر آمار باشد، باید توجه داشت مؤلفان و نویسندگان ایرانی تنها درصد کوچکی از همکاران جهانی خود را تشکیل می‌دهند. پس ما با بازاری مواجه هستیم که به ازای هر کتاب ایرانی، چندین کتاب خارجی در آن عرض اندام می‌کنند.

پدرتان درباره ترجمه چه نظری داشت و چقدر آن را باور می‌کرد و می‌خواند؟

خودتان بیشتر ترجمه می‌خوانید یا تالیف و اگر ترجمه به چه موضوع و زبانی علاقه دارید؟

من ترجیح می‌دهم هر اثری را در زبان اصلی آن بخوانم. آشنایی با زبان فرانسوی و انگلیسی این فرصت را به من داده که قادر باشم علاوه بر زبان فارسی، آثار اصلی این دو زبان را نیز مطالعه کنم. با این شرایط گزینه‌های بسیار زیادی برای کتاب خواندن دارم. خوشبختانه رواج نشر الکترونیکی هم موجب شده به سهولت به آثار خارجی دسترسی داشته باشم. اما اگر به هر ترتیب ناچار باشم ترجمه یک کتاب را مطالعه کنم، شاید ترجیح من این باشد که ترجمه انگلیسی آن را بخوانم. تجربه غربی است، اما در سال‌های اخیر با یک نویسنده نروژی آشنا شدم که به نظر رسید ترجمه انگلیسی آثار او بهتر از ترجمه فرانسوی آنها بود. در مورد آثار یک نویسنده ژاپنی هم همین تجربه را داشتم. در حقیقت وقتی ترجمه فرانسوی یک اثر را می‌خوانم، به خوبی حس می‌کنم که یک ترجمه در دست دارم، اما در مطالعه ترجمه انگلیسی کتاب‌ها چنین احساسی ندارم، شاید که زبان انگلیسی به واسطه انعطاف خود با سهولت بیشتری با متن اصلی همپوشانی پیدا می‌کند. البته به این نکته هم اشاره کنم که خواندن آثار فرانسوی معمولاً چالش بیشتری به همراه دارد، به چند دلیل؛ اول این که تعداد عناوین تألیف شده در زبان انگلیسی در مجموع بیشتر از زبان فرانسوی است، دوم این که زبان فرانسوی دستور زبان پیچیده‌تری دارد و سوم این که اصولاً در محیط کار و زندگی ارتباط بسیار بیشتری با زبان انگلیسی دارم

و البته به همین دلیل اگر فرصتی برای رفع کمبود زبان فرانسوی پیدا کنم، احتمالاً این فرصت را مغنتم می‌شمارم. در بحث موضوع هم باید بگویم به همه موضوعات علاقه دارم، با حداقل می‌توانم ادعا کنم در همه موضوعات مطالعه



داستان آشنایی من با زبان فرانسوی همان طور که گفتم ناشی از رویکرد و تصمیم خانواده بود و ارتباطی با گرایش من نداشت. من هم مانند هر بچه مدرسه‌ای دیگری دنبال بازیگوشی بودم. والدین من طبعاً به نظرات و پیشنهادهای برادر بزرگ بی‌توجه نبودند

می‌کنم. در واقع علاقه شخصی من هم تابعی از عواملی است که پیشتر به آنها اشاره کردم.

ترجمه برای شما چقدر جدی است و چقدر در انتخاب‌ها با وسواس عمل می‌کنید؟

ترجمه برای من کاملاً جدی است. نخست این که این کار بیشتر از ۱۵ سال بخشی از حرفه من بوده، متن‌های بسیار زیادی را به سفارش و برای دیگران ترجمه می‌کنم. در همه موضوعات، از صنایع خودروسازی گرفته تا دارو و درمان و لوازم خانگی و حتی قهوه و کاپوچینو در واقع ورود من به این حوزه از همین تجربیات آغاز شد. تا این که یک روز فکر کردم چرا یکی از کتاب‌های مورد علاقه خودم را ترجمه نکنم؟ و همین کار را هم کردم. تجربه دلچسپی بود و پس از آن شش عنوان کتاب دیگر را هم ترجمه کردم. البته این کار را تنها برای دل خودم کردم، با هیچ ناشری ارتباطی نداشتم. تا این که آقای غلامرضا امامی، مترجم چیره‌دست و از دوستان خوب ما به من پیشنهاد کرد برای چاپ این کتاب‌ها با ناشر تماس بگیرم. پس از چند سال صبر و حوصله در نهایت ناشر دیگری این خطر را پذیرفت که ترجمه‌های مرا منتشر کند.

من شخصاً به دلیل سابقه‌ای که در این کار داشتم، همیشه با جدیت به این موضوع نگاه می‌کردم و در واقع معتقد هستم برای انجام هر کاری باید جدیت و دقت داشت. اگر به کاری علاقه ندارید، بهتر است آن کار را انجام ندهید. گاهی برای ترجمه کارها ناچار می‌شوم مطالعه و تحقیق بیشتری در مطلب داشته باشم. برای نمونه در ترجمه یکی از کارهای اخیر ناچار شدم برای آشنایی با عملکرد ساز ارگ چند ساعت در اینترنت جست‌وجو و مطالعه کنم. در همه موضوعاتی که احاطه‌ای بر آنها ندارم، همیشه به دنبال این هستم که اطلاعات کافی کسب کنم. در برگردان متن‌ها به فارسی هم تلاش دارم هیچ نکته‌ای را از قلم نپندازم. همیشه فکر می‌کنم نویسنده یک اثر در انتخاب هر واژه یا هر لحن یا

هرسبکی یقیناً منظوری را تعقیب می‌کرده و به همین دلیل سعی می‌کنم همین ملاحظات را در برگردان متن رعایت کنم. اما موضوع انتخاب آثار در واقع بحث دیگری است. همان طور که گفتم ترجمه را بیشتر برای دل خودم شروع کردم، هر کتابی را به دلیل خاصی جذاب می‌یابم. یکی از کتاب‌ها را به یاد و احترام دوستی ترجمه کردم که متأسفانه ناغافل از میان ما رفت، پسر احسان نراقی بود، به نام بهرام، دوست و همکلاس بودیم و کتاب را خود او به من هدیه داده‌بود. چند عنوان کتاب را هم به سفارش ناشر ترجمه کرده‌ام، البته اجباری در کار نبوده، اول کتاب‌ها را خواندم و موضوع آن را جذاب یافتم و بعد ترجمه آنها را دست گرفتم. به هر حال امیدوارم انتخاب و ترجمه کارها پاسخگوی علایق خوانندگان باشد.

درباره ترجمه اخیر شما از کتاب برگزیده جایزه گنگور که اقبال خوبی هم از سوی مخاطبان ایرانی پیدا کرده‌است، کمی صحبت کنیم، دوبوآ هم نویسنده است و هم روزنامه‌نگار و گزارش‌نویس. شما با توجه به خوانشی که از ادبیات مدرن فرانسه دارید، درباره نثر او چه نظری دارید؟

بیشتر آن را ادبی می‌دانید یا ژورنالیستی؟
به نظر من این اثر او بیشتر نثری ژورنالیستی دارد. به نوعی تلاش دارد فضای معاصر انسان امروزی را با همه تنوع آن روایت کند، از سرنوشت کشیشی می‌گوید که دیگر حرف جدیدی برای گفتن ندارد و حتی در ایمان خود هم سست شده، از ازدواج نامتناجس این کشیش با زنی پیشرو و امروزی می‌گوید. از سرنوشت راوی داستان که سر از کشور کانادا درمی‌آورد. در تشریح جزئیات باحوصله است، تلاش دارد تصویری ملموس از موضوع و فضا ارائه کند. همزمان راوی داستان در زندان با یک تهیه‌کار هم سلول است که خود این شخصیت هم جذابیتی دارد که همدلی خواننده را برمی‌انگیزد. در واقع مجموعه روایت‌هایی ژورنالیستی که در قالبی ادبی به یک داستان جذاب تبدیل می‌شوند.

کتاب از یک طنز ظریف خاص ادبیات منطقه اسکاتلندپناوی نیز استفاده می‌کند. دوبوآ اما فرانسوی است و کتابش در دانمارک و کانادا می‌گردد. به نظر‌تان این تنوع اقلیمی چقدر کمک‌کرده به جذابیت داستان؟

بله، داستان به گستره جغرافیایی وسیعی اشاره می‌کند. شخصیتی فرانسوی با اصالت دانمارکی که در کانادا به پایان راه می‌رسد. نویسنده گویی سرنوشت بشر امروزی را زیر ذره‌بین برده که به دنبال امیال خود و یک زندگی آسوده‌تر طول و عرض این کره خاکی را می‌پیماید، اما می‌بینیم که در نهایت اشاره‌ای شاعرگونه و انباشته از احترام به ریشه‌های انسانی دارد. شخصیت‌ها اما قدرتمندتر از آن هستند که زیر سایه تنوع اقلیمی

رنگ ببازند، این تنوع اقلیمی بیشتر در خدمت خلق تنوع فرهنگی است، اما برخی صحنه‌ها هستند که گویی ادای احترامی به طبیعت باشند. توصیفی که از شمال جزیره یوتلاند در دانمارک یا از دشت‌ها، جنگل‌ها و دریاچه‌های کانادا ارائه می‌دهد...

به طور کلی ادبیات معاصر فرانسه را چقدر دارای ریشه‌های ارتباطی قوی با ایران و فرهنگ ایرانی می‌پندارید؟

پاسخ به این سؤال برای من ساده نیست. به هر حال ادبیات و فرهنگ فرانسوی حضوری مؤثر و فراگیر در این کشور داشته، آثار نویسندگان و متفکران قرن بیستم فرانسه هواداران و خوانندگان بسیاری در ایران داشته، انقلاب فرانسه که خود منبع الهام برای همه جهان بوده و جذایت این کشور چنان است که می‌گویند پاریس مقصد اول توریست‌های دنیا است. امروز ما به نظرم شرایط متفاوت است. ارتباط امروزی دیگر در محدوده مرزها باقی نماند. شما با یک تلفن همراه قادر هستید به همه جای این دنیا سرک بکشید، فیلم‌های آمریکایی ببینید، نقد‌های فرانسوی بخوانید، زندگینامه‌هایی جذاب از اسکاتلندپناوی را مطالعه کنید، به طنزهای استرالیایی بخندید، زیبایی‌های آفریقا را تحسین کنید و تصاویری رنگانگ از همه جای جهان را تماشا کنید. حقیقت این است که ارتباطات امروزی موجب شده انسان علاقه زیادی به عمق موضوعات نداشته‌باشد. هر مطلبی را جذاب بیابد، همان را پیگیری می‌کند.

به نظر من امروز مرزهای فرهنگی رنگ باخته‌اند، شاهد هستیم که یک موضوع می‌تواند همزمان توجه جوانان سراسر دنیا را به خود جلب کند. همه افراد فرصت دارند به یک اندازه روی دیگران تأثیر بگذارند، البته اگر حرفی برای گفتن داشته‌باشند. بنابراین امروز موضوعات هستند که اهمیت پیدا می‌کنند و این موضوعات در محدوده فرهنگ و جغرافیا و تاریخ اسیر نمی‌مانند.

